

آسپا به خاطر درگیری در جنگ عراق از شرکت در بازی‌های

مقدماتی جام جهانی ۱۹۸۲ انصراف داد و تیم‌های کویت و نیوزیلند به عنوان نمایندگان آسیا– اقیانوسیه به این مسابقات راه یافتند.

آن روزها حاج مصطفی آنقدر خاکی بود که در بیشتر جلسات، اطرافیانش از جمله‌های اصیل و داش مشدی و بامزه او غش می‌کردند. شاید این نکته از جلسه حاج مصطفی رئیس با آقای پرورش وزیر آموزش و پرورش در یاد بعضی‌ها مانده باشد که وقتی چهره‌های سازمان تربیت بدنی، سالن شهید مسجدی را در اردوگاه شهید باهنر ساختند و سندها و فاکتورهایش را تقدیم وزارتخانه آموزش و پرورش کردند، پرورش علناً به آنها گفت که باید برای این طرح چهارصد هزارتومانی مناقصه می‌گذاشتید وگرنه پول‌تان قابل پرداخت نیست. در اوج این مذاکرات بود که پرورش گفتند باید مناقصه می‌کردید وگرنه نمی‌شود. و حاج مصطفی نه گذاشت و نه برداشت و با همان لهجه‌اش گفت ما «کردیم و شد» و جلسه رفت هوا و همه به غش غش افتادند. از دیگر پروژه‌های مصرانه حاج مصطفی طرح منطقه‌ای ورزش بود که به عنوان طرح یکپارچه‌سازی ارائه شد. نظر آنها بیشتر روی همگانی‌سازی بود که با عنوان «مدرسه، محله و مسجد» مد نظر قرار می‌گرفت و تبدیل به پایگاه قهرمان‌سازی می‌شد. طرحی ۱۵ماده‌ای که وقتی به مجلس رفت در اواسط بحث‌ها ناگهان حاج مصطفی جایش را داد به داودی شمسی و این طرح هم مثل الباقی پروژه‌ها ابتر ماند. حاج مصطفی به نوعی یکپارچگی در ورزش فکر می‌کرد که همه وزارتخانه‌ها را در حوزه ورزش یک کاسه کند و از طرفی نیز به این فکر می‌کرد که چرا باید این همه فدراسیون داشته باشیم که این همه هزینه‌زایی کنند؟ منظور او و تیمش ایجاد نوعی تشکل‌های بین رشته‌ای بود که مثلا ورزش‌های توپی را در یک فدراسیون و ورزش‌های آبی را در یکی دیگر ادغام کنند که هزینه‌ها پایین بیاید. او در حوزه فرهنگی ورزش نیز به شدت دنبال نظام «تربیت بدنی اسلامی» بود و برای تبیین آن نزد آیات عظام و مقامات بالادستی می‌رفت. شاید در گوشه ذهنش این مسأله رسوب کرده بود که «ما ممکن است مثلا برویم المپیک ۱۰ تا مدال طلا هم بگیریم ولی به چه درد می‌خورد؟ چنین افتخاراتی، کم‌درد مردم را حل نخواهد کرد.» او با ورزش آکوازیومی مخالف بود و به شدت طالب گسترش ورزش‌های همگانی بود تا همه مردم ورزشکار بار بیابند نه تنها تک و توکی قهرمان. می‌گفت باید همه شهروندان دارای تحرک باشند تا جامعه‌ای سالم داشته باشیم. البته او در ته ذهنش نظر به این فلسفه داشت که «سکو، نماد نفس است» و با مبانی اعتقادی ما سازگار نیست. از نظر طیف حاج مصطفی و پیرامونش، کابینه بازرگان یک کابینه زورورقی و تی تیش مامانی بود و باید جایش را به انقلابیون می‌داد که داد. حاج مصطفی و وفقایش می‌گفتند اصلاً عبارات کمیته ملی المپیک، فرنگی پسند است و روی دشمنی با واژه «ملی» وسط کمیته ملی المپیک تأکید می‌کردند! که تصور ملی‌گراییی از آن می‌رود. در حالی که این واژه هیچ ربطی به جبهه ملی نداشت! آنها می‌گفتند باید واژه ملی از این عبارت حذف و به جایش نوشته شود کمیته المپیک جمهوری اسلامی. هر چه هم که زبان‌دان‌ها درباره واژه نشنال توضیح می‌دادند حرف حرف خودشان بود. شاید آن شرایط حاج مصطفی‌ها را می‌طلبید که می‌گفت «آقا جنگ است، همه چیز هم باید در اختیار جنگ باشد.» او استادبوم آزادی و ورزشگاه تختی را در اختیار جنگ قرار داده بود و تبدیل شده بودند به اردوگاه اسرا. در حالی که ما رسانه‌چی‌ها به او می‌تاختیم که دل‌مان لیگی مثل بوندس لیگا می‌خواهد!

اگر می‌خواهی طیف حاج مصطفی و تفکرات او را به طرز ی عادلانه تحلیل کنی باید به گذشته‌های او نقب بزنی. هنگامی که در دبیرستان علوی معلم ورزش شد در اصل او تولید ایدئولوژی مدرسه علوی بود. مدرسه‌ای که در زمان پهلوی به طرز حساسی به پوشش پوشیده پسران محصل حساسیت داشت. حاج مصطفی در چنین مدرسه‌ای ساخته و پرداخته شده بود. آنجا که وقتی در اوایل کارش به مدیریت آقای علامه گفته بود: اجازه بدهید بچه‌ها گرمکن بپوشند. آنها گفته بودند: ده سال است که بچه‌ها ورزش می‌کنند؛ کسی گرمکن نمی‌پوشد. حاج مصطفی اصرار کرده بود: شما اجازه دهید یک هفته بپوشند؛ بعد اگر نخواستید دیگر نپوشند. آنها گفته بودند: پول گرمکن‌ها چه می‌شود؟ آن موقع هر دست گرمکن ۲۵ تومان بود. حاج مصطفی گفته بود: می‌توانند آن را جای پلپور در زمستان هم بپوشند. آنها گفته بودند: پس رنگ تند نخرید. حاج مصطفی رفته بود خریده بود و بچه‌ها یک هفته نرمش کرده بودند. روزی هنگام زنگ ورزش، آقای علامه خواسته بود دفتر و پیشانی حاج مصطفی را بوسیده بود: «کاری که تو کردی، هدف محمدبن عبدالله را زنده کرد. من هر چه به این جوان بگویم: دختر را نگاه نکن، جوان است، انرژی دارد، نمی‌شود ولی با نرمشی که تو می‌دهی تخلیه می‌شود و دیگر به نامحرم نگاه نمی‌کند؛ به کارت ادامه بده. ما این ده سال خاک‌بازی می‌کردیم؛ ورزش نمی‌کردیم. شما مجتهد و صاحبنظر در امر تربیت بدنی هستی، ورزش را ادامه دهید.» آقای علامه مدیری مؤمن بود که به پوشش پوشیده معلم و محصل نظر داشت. اگر به محصل می‌گفت: پیرهن کرم یا

آبی روشن بپوش، معلم هم باید آن را می‌پوشید. نه اینکه معلم هر زلفی که دلش می‌خواهد بگذارد و آن وقت به بچه بگوید: سرت را از ته بتراش. آقای علامه وقتی به بچه‌ها می‌گفت: کفش سگک‌دار نپوشید، اجازه نمی‌داد معلمش هم بپوشد. در نقل‌های شفاهی حاج مصطفی مستتر است که یک روز در مدرسه علوی دانش آموزی شلوار تنگ پوشیده بود. آقای علامه پدرش را خواسته و گفته بود: چرا این شلوار را به این بچه داده‌ای؟ مگر محیط بیرون را نمی‌بینی؟ پدر گفته بود: آقا کادو به او داده‌اند. آقای علامه گفته بود: اگر به شما تریاک کادویی می‌دادند، می‌گذاشتی فرزندت بخورد؟ این شلوار از تریاک خطرناک‌تر است. پدر آن شلوار را دیگر تن آن پسر ندیده بود. آقای علامه به خاطر علاقه‌اش و تأکیدی که در متون اسلامی به ورزش شنا شده بود، در مدرسه خود نیز این رشته را راه انداخت ولی اعلام کرده بود بچه‌ها مایوهای

دوران ریاست حاج مصطفی در حوزه ورزش و المپیک با موضوعاتی چون تعلیق کمیته ملی المپیک، درگیری با رسانه‌های مکتوب و شفاهی، حضور نسل جدیدی از جوانان کم تجربه انقلابی در ورزش، وقوع جنگ عراق، طرح‌های بی سرانجام و غیرمنطقی و در نهایت تحریم المپیک‌های لس آنجلس و مسکو از سوی ایران مواجه شد و کارنامه او را چنان سرد نشان داد که نیاز به بازخوانی منصفانه دارد

کرم رنگ یا طوسی روشن بپوشند تا پا را جلوه ندهد. او روی پوشش بچه‌ها به شدت حساس بود و این حساسیت در مغز و ذهن حاج مصطفی هم رسوب کرده بود. در مدرسه علوی که بچه‌ها در زنگ ورزش پیرهن آستین کوتاه می‌پوشیدند یکبار آقای علامه گفته بود: اینجا که می‌خواهند کلاس بروند، پیراهن آستین بلند یا کت بپوشند. حاج مصطفی گفته بود: آقای علامه! ایرادی ندارد حالا که کلاس بروند. با همان پیراهن آستین کوتاه به کلاس بروند. علامه گفته بود وقتی در راهروی مدرسه دست این بچه ۱۲ساله به بازوی آن بچه ۱۸ساله می‌خورد در ذهنش جرقه می‌زند. باید کاری کنیم که این جرقه نخورد وگرنه جلوگیری‌اش مشکل است. آقای علامه می‌گفت اگر ما افراد متدین درست کنیم که بعدها بروند پست‌های مملکتی را بگیرند دزدی نمی‌کنند. آقای علامه نه تنها بچه‌ها را به ورزش کوهنوردی تشویق می‌کرد، روی ورزش‌های اجتماعی مثل والیبال و بسکتبال هم تأکید داشت که بچه‌ها را اجتماعی بار می‌آورد. زمانی که حاج مصطفی در دبیرستان علوی برنامه نرمش و طناب بازی را به اجرا گذاشت، برخی از محصلین موضع گرفتند: آقا ما طناب نمی‌زنیم، این ورزش خانم‌هاست. حاج مصطفی گفته بود: اگر طناب نزنید به شما نمره نمی‌دهم و بعد از آن بود، ۱۰ نفر را تجدید کرد که در شهرپور امتحان دادند و قبول شدند. شاید دلیل توجه حاج مصطفی به ورزش‌های همگانی و توسعه آن و نیز توجه به لباس‌های پوشیده ورزشی در تیم‌ها به خاطر زیرساخت‌های فکری‌اش در مدرسه علوی بود. در زمان ریاستش در سازمان تربیت بدنی هنگامی که مسابقه‌ای به نام جام آیت‌الله طالقانی برگزار شد و نفر تیم دوم از حق‌خوری چنان عصبانی شد که کاپ را به زمین کوبید و یک لگد هم به آن زد، حاج مصطفی بلافاصله بخشنامه کرد که هیچ مسابقه‌ای را به نام روحانیت برگزار نکنید. حاج مصطفی از خاستگاهی آمده بود که آقای علامه نسبت به معلم ورزش بیشتر از دیگران سختگیری می‌کرد. می‌گفت

در کلاس‌ها آن معلم‌ها چند ساعت درس می‌دهند، بچه‌ها هم نشسته‌اند و گوش می‌کنند. ولی معلم ورزش با بچه‌ها قاطی می‌شود، گرمکن می‌پوشد، دراز می‌کشد، نرمش و بازی می‌کند. او باید دقیق‌تر و منظم‌تر باشد چون روی بچه‌ها بیشتر اثر می‌گذارد. حاج مصطفی می‌گفت: یک روز صبح من کسل بودم، آقای علامه گفت: در خانه دعوا کردی؟ گفتم: نه! گفت: کم خوابیدی؟ گفتم: نه! گفت: چرا ناراحتی؟ گفتم: من قهرمان ساختم، ولی آدم نساختم. گفت: «گذشته را کنار بگذار! از حالا برو و آدم بساز.» حاج مصطفی در روزهای تب‌آلود انقلاب با چنین خاستگاه و مانیفستی در سازمان ورزش حاضر شده بود؟

ورزش ایران در سده اخیر چه رئیس و رؤسایی که به خود ندیده است. از اولین‌اش که میرمهدی خان ورزنده بود و برای خدمت در ایران عقب مانده اواخر قجری، آن اروپای دلربا را که خواهان استخدام او بود رها کرده و در تهران خمووده و بی‌امکانات آن روزها نخستین بناهای ورزش را بالا برده بود و بعد از نیم قرن خدمت با دلشکستگی تمام ترک وطن کرده بود. مردی به غایت سالم و اهل فن که در اوایل دهه ۵۰ وقتی دزدها همه خامانش را در ورامین به غارت بردند، ترک دیار کرد و در استانبول زیبایش در خانه دخترش ترک حیات گفت. بعد از او ده‌ها مرد در رأس ورزش مملکت کار کرده‌اند که هیچ کدام‌شان میرمهدی نشده‌اند و ما در این صد سال چه آدم‌های عجیب و غریب و پرنقش و نگاری که ندیده‌ایم. تنها پدر و پسری که بر رأس ورزش تکیه زده‌اند، جهانبانی‌ها بوده‌اند و گرچه بیشترین تعداد رئیس‌ها را افسران نظامی و سیاستمدارها تشکیل داده‌اند اما تنها دوره‌ای که مردمی‌ترین رؤسا بر آن حکومت کرده، اوایل انقلاب بوده که دردکشیده‌هایی چون شاه‌حسینی و فکری در رأسش نشسته‌اند. ورزش ایران در تمام عمر یکصدساله‌اش بیشترین غیرورزشی‌ها را در دو دوره به خود دیده است؛ تیمساران ورزش نکرده دهه‌های چهل و پنجاه و نیز در این دو دهه اخیر که سیاستمداران «ورزش نفهم» بر آن ریاست کرده‌اند. گرچه در طول دوران‌اش آدم حسابی‌هایی چون دکتر محمدعلی‌خان تربیت و دکتر جناب نیز در رأس آن آفتابی شده‌اند. از سال‌های ابتدایی قرن سیزدهم شمسی که نخستین «انجمن ملی تربیت بدنی» در ایران تأسیس شد و حکم به تصویب قانون ورزش اجباری در مدارس داد تا همین وزارت ورزشی که برای اداره ورزش ایران کوچک و مغشوش به نظر می‌رسد، چه مردان خیر دیده و خیر ندیده‌ای که بر آن حکومت کرده‌اند. از آقای «پازارگاد» که به عنوان کفیل سازمان تربیت بدنی و پیشاهنگی تا ۱۳۱۶ در رأس آن نشست تا مردانی که بعدها آقا‌زاده‌هاشان بیشتر از خودشان در تاروپودهای پیچیده آن نقش ایفا کردند. از مردانی مثل حسین علا که نشستن در رأس تربیت بدنی به آنها آمد داشت و بعدها تا مقام نخست‌وزیری پیش رفتند تا محمدعلی‌خان تربیت که اگر نتوانست در ورزش تأثیر چندانی بگذارد در عوض نخستین کتابخانه و قرائتخانه عمومی معارف را به شیوهٔ جدید در تبریز بنیاد گذاشت. او که رفیق فابریک محمدعلی‌خان جمال‌زاده، نویسنده معروف نسل اول بود و پرستیز بسیاری در میان روشنفکران و مشروطه خواهان داشت نه تنها افتتاح‌امجدیه که اولین دوره مسابقات قهرمانی کشور به صورت متمرکز در دوره ریاست او برگزار شد که دست کمی از المپیک نداشت! سازمان ورزش ایران در این صد سال البته کم از چهره‌های ملی‌گرا در رأس تربیت بدنی استفاده نکرده. از الله یار صالح که بعدها وزیرکشور دولت مصدق شد و بعدتر‌ها در کنار سران جبهه ملی و نهضت آزادی از جمله مهندس بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی حبس کشید و بالاخره در همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی چنان به خوشحالی تمام



ویژه‌نامه آخر هفته

پرونده هفته

دکتر غلامحسین محسنی‌نسب در بیمارستان

رای سفید داد که مقابل دوربین‌های تلویزیونی گفت: «خوشوقتم که قبل از مردن به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم.» غیر از الله یار البته در رأس ورزش ما جبهه ملی‌چی‌ها و مصدقچی‌های دیگری هم حکمرانی کردند که محمود بدر و سید علی شایگان از آن جمله بودند. آقای شایگان روزنامه‌نگار و دارای دکترای حقوق از رهبران سیاسی طراز اول جبهه ملی و از همکاران محمد مصدق بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط حکومت پهلوی محکوم به زندان شد و دوسالی را در زندان حبس کشید. او از بنیانگذاران نهضت مقاومت ملی پس از کودتا بود که در زمان ریاست حاج مصطفی در ورزش یعنی دقیقاً در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۰ در بیمارستان نیوجرسی آمریکا درگذشت و جنازه‌اش به بهشت‌زهرآ منتقل شد. اما از مخالفین دکتر مصدق هم در رأس ورزش ما کم نبودند. اولی‌اش امان‌الله جهانبانی که نقشی فعال در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد داشت و پس از پیروزی کودتا، به پست‌هایی نظیر وزارت کشور و وزارت راه رسید. بعد از گرفتاری ملی‌گراها در این دوران است که دیگر ریاست تیمساران بر تشکیلات ورزش ایران تبدیل به امری عادی می‌شود. پش‌تیند جهانبانی پدر، سپهبد نادر باتمانقلیچ آمد که او نیز در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد به همراه زاهدی نقشی فعال داشت و از سوی نخست‌وزیر تازه، به ریاست ستاد ارتش گمارده شد. در میان رؤسای ورزش ایران در این صد سال ما آدم حسابی‌های نابغه‌ای در رشته‌های غیرمرتبط نیز داشتیم. مثل دکتر کمال‌الدین جناب، استاد دانشگاه و فیزیكدان ایرانی که دکترای تخصصی فیزیک هسته‌ای خود را از انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا گرفته بود و از پیشگامان فیزیک هسته‌ای در ایران به شمار می‌رفت. او در مقام اولین ایرانی که دکترای فیزیک هسته‌ای گرفته آنقدر که در حوزه فیزیک تأثیرگذار بود در حوزه ورزش اثری آنچنانی نداشت و فقط رزومه‌اش را به ورزش آلود و رفت. بعد از کمال‌الدین جناب، باز در اواخر دهه ۳۰، تیمسار‌ها مثل مور و ملخ بر رأس ورزش ایران ریختند که عباس ایزدپناه یکی از آنها بود و پشتبندش یکی دیگر از عوامل موفقیت کودتای مرداد ۱۳۳۲ در رأس ورزش نشست؛ تیمسار دفتری، رئیس شهربانی کل ممالک محروسه ایران. بعدش سرلشکر محمدحسین عمیدی؛ فرماندار نظامی تهران و پشت سر او منوچهر فراگوزلو و پرویز خسروانی در رأس تربیت بدنی نشستند که اولی هرچند سررشته‌ای از ورزش نداشت، دومی از اولین نسل دوچرخه سواران یا به رکاب ایران بود و بنیان باشگاهی را گذاشت که هشتاد سال در جایگاه قطب ورزش ایران فعال است؛ تاج یا استقلال. بعد از خسروانی، سپهبد امجدی آمد و پشت سر او تیمسار حجت کاشانی در رأس ورزش نشست که از نااهلی‌اش همین بس که یکبار وقتی با آن هیکل ترکه‌ای‌اش میل زورخانه به دست گرفت تبدیل به سوژه طنازان شد. مردی که بعدها هنگام محکوم شدن به اعدام در دادگاه خلخال، یکی از جرم‌هایش نیز برگزاری بازی‌های آسیایی تهران ۱۹۷۴ نوشته شده بود. همچنان که نادر جهانبانی «ژنرال چشم آبی» نیروی هوایی و بنیانگذار و سرپرست تیم آکروجت تاج طلایی دومین اعدام شده در بین رؤسای ورزش ایران در زمان انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ابتدا تیم شاه حسینی و آقا‌فکری در رأس ورزش نشستند که دومی نه تنها بنیانگذار باشگاه تهران جوان که مربی ملی فوتبال ایران شده و افتخاراتی برای مملکت کسب کرده بود و اولی از سردمداران باشگاه بوستان بود که در دهه چهل به جرم مخالفت با نظام حاکم منحل شده بود. این همان کلویی بود که ابتدا جارو به دست ستاره‌های ملی‌پوش‌اش می‌داد تا حیاط محوطه را جارو کنند و سپس به تمرینات بپردازند. شاه حسینی که هیچ کس در ایمان و دست‌پاکی‌اش حرفی نداشت وقتی از سفر ترکیه به تهران بازگشت ظاهراً به بهانه یک عکس ساده که او را در ضیافت مسئولین ورزش ایران و ترکیه نشان می‌داد و از دور زن بی‌حجابی در عکس سرک کشیده بود به زمین خورد و اوت شد و طیف افراط طلب حاج مصطفی بر سر کار آمدند. شاه حسینی حبس کشیده در زمان شاه، دیگر به کشاورزی در مزرعه خود پرداخت و در ورزش آفتابی نشد. بعد از حاج مصطفی، اسماعیل داودی شمسی در اوایل دهه ۶۰ بر رأس ورزش نشست که از بنیانگذاران سپاه پاسداران بود. و بعد از او جا برای احمد درگاهی رئیس جوان تربیت بدنی باز شد و آنگاه دکتر غفوری فرد در رأس ورزش نشست که دارنده مدرک دکترای فیزیک ذرات هسته‌ای از دانشگاه کانزاس ایالات متحده آمریکا در سال ۱۳۵۶ بود. بعد از او پست ریاست ورزش همچون گوشت قربانی بین دو طیف اصولگراها و اصلاح طلب‌ها تقسیم شد. هر وقت سبزه‌ها و بنفش‌ها پیروز شدند تیپ‌هایی مثل مصطفی هاشمی‌طبا و محسن مهرعلیزاده از جمع اصلاح‌طلبان و سپس در دوره احمدی‌نژاد نیز رؤسایی مثل محمد علی‌آبادی، سعیدلو و محمدعباسی در ورزش طی طریق کردند و باز دوباره اصلاح‌طلبانی چون محمود کودرزی و مسعود سلطانی‌فر کشتی به گل نشسته ورزش ایران را در دست گرفتند تا نوبت بعدی رسد و باز ببینیم این گوشت قربونی در سفره چه کسی آرام می‌گیرد.